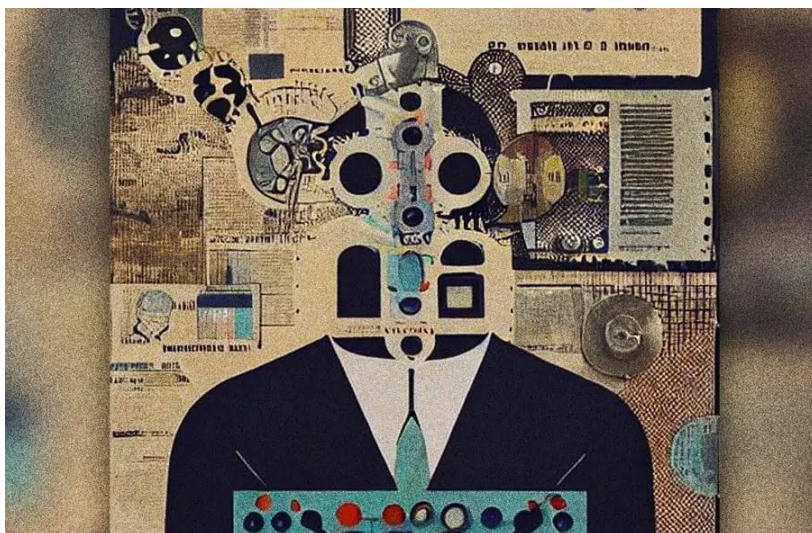


سرمایه‌داری، اتوماسیون، سوسیالیسم:
دیدگاه کارل مارکس درباره‌ی فرایند کار

کامران نیری



مقدمه^۱

در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، زمانی که دانشجوی کارشناسی علوم کامپیوتر در دانشگاه تگزاس در آستین بودم، از یک سوسیالیست جوان دیگر که فکر می‌کردم بیشتر خواننده است پرسیدم: «سوسیالیسم چیست؟» ما در کافه‌ای نشسته بودیم و صبحانه می‌خوردیم. در حالی که لیوان آب پرتقال خود را کنار دهانش نگه داشته بود، اعلام کرد: «در سوسیالیسم، همه آب پرتقال را از شیر آب می‌خورند!»

وقتی امروز به آن گفت‌وگوی کوتاه فکر می‌کنم، احساس می‌کنم دیدگاه دوستم از سوسیالیسم شاید بیشتر با دوره‌ی طولانی رفاه عصر طلایی سرمایه‌داری که پس از پایان جنگ جهانی دوم آغاز شد و با رکود جهانی ۱۹۷۵-۱۹۷۳ به پایان رسید، متأثر بود تا این فرض مارکسیستی که بهره‌وری هر چه بیشتر نیروی کار پایه‌ی مادی سوسیالیسم را فراهم می‌کند.^۲

همان‌طور که می‌دانیم، آغاز رکود جهانی ۱۹۷۵-۱۹۷۳ نشان‌دهنده‌ی موج طولانی افول نسبی اقتصادهای سرمایه‌داری صنعتی بود. نرخ رشد اقتصادی ایالات متحده که در دوره‌ی ۱۹۷۳-۱۹۵۰ به طور متوسط ۲.۵ درصد بود، در سال‌های ۲۰۰۹-۱۹۷۳ به طور متوسط تنها ۱.۹۳ درصد بود.

رکود بزرگی که در دسامبر ۲۰۰۷ آغاز شد، این روند را بدتر کرد، زیرا بیکاری در اکتبر ۲۰۰۹ به ۱۰ درصد رسید. ۹ سال طول کشید تا نرخ بیکاری در دسامبر ۲۰۱۷ به ۴.۱ درصد بازگردد. با این حال، درصد بزرگسالان که در سال‌های عمده‌ی کاری خود بودند در ماه مه ۲۰۱۸، ۷۹.۲٪ بود که کمتر از اوایل سال ۲۰۰۷ که ۸۰.۳ درصد است (اروین، ۲۰۱۸). خوش‌بینی نسبت به آینده جای خود را به بدبینی داده است که نه تنها با از بین رفتن چشم‌انداز اقتصادی برای نسل‌های جوان، بلکه با بحران سیاره‌ای که آینده‌ی حیات روی کره‌ی زمین را تهدید می‌کند، شعله‌ور شده است.

پاسخ طبقات حاکم سرمایه‌دار نولیبرالیسم بود و طی آن حمله‌ی گسترده‌ای به استاندارد زندگی مردم زحمتکش و تشکل‌ها، به‌ویژه اتحادیه‌های کارگری، صورت گرفت تا زندگی اجتماعی تا حد امکان به حوزة روابط بازار وارد شود. از جمله‌ی این سیاست‌ها کاهش خدمات دولتی و برنامه‌های اجتماعی و خصوصی‌سازی آنها بوده است.

در حوزه‌ی سیاست در کشورهای سرمایه‌داری صنعتی، حرکتی تدریجی اما مداوم به سمت راست وجود داشته است. احزاب سیاسی راست‌گرا و راست افراطی به‌طور فزاینده‌ای به مرکز سیاست سرمایه‌داری در غرب تبدیل شده‌اند. یکی از اعتراضات اصلی این نیروها این است که بسیاری از مشکلات اقتصادی و اجتماعی، به‌ویژه بیکاری، ناشی از حضور نیروهای کار مهاجر است؛ مهاجرانی که برای دهه‌ها به‌عنوان مجموعه‌ای از نیروی کار ارزان بدون هیچ حقوق مدنی یا انسانی مورد بهره‌کشی قرار گرفته‌اند و کارفرمایان به میل خود آنها را به کار گرفته یا اخراج کرده‌اند.

در ایالات متحده، این یکی از محورهای اصلی مبارزات انتخاباتی راست‌گرای دونالد ترامپ و محور دستورکار ملی‌گرایانه (سفیدپوست) اقتصادی او بوده است.^۳ سیاستمداران لیبرال و بسیاری از اقتصاد کلان‌دانان در عوض مدعی هستند که بیکاری عمدتاً به دلیل تغییرات تکنولوژیکی است.

اخبار زیادی در مورد ظهور «اقتصاد گیگ»^۴ وجود دارد که برخی آن را مقصر بحران خانواده‌های کارگری می‌دانند، ولو آن‌که هنوز در مورد دامنه و تأثیر آن بر بازار کار اختلاف نظر وجود داشته باشد. با این حال، اختلاف نظر زیادی در مورد شتاب اتخاذ اتوماسیون وجود ندارد.^۵ گزارش شرکت تحقیقات و مشاوره‌ی اقتصادی «مک کینزی و کمپانی»، در ماه مه ۲۰۱۷ که ۴۶ کشور را که حدود ۸۰ درصد از نیروی کار جهانی را دربر دارند و بیش از ۲۰۰۰ فعالیت کاری مورد بررسی قرار داده است نتیجه‌گیری می‌کند: «در حدود ۶۰ درصد از تمام مشاغل حداقل ۳۰ درصد از فعالیت‌های آنها از نظر فنی بر اساس فناوری‌های امروزی خودکار شوند.»

در این مقاله، با تکیه بر نقد مارکس از اقتصاد سیاسی، استدلال خواهیم کرد که اتوماسیون، ازجمله رباتیسم و ظهور «اقتصاد گیگ»، گرایش تاریخی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است که عمیقاً در پویایی انباشت سرمایه و فرآیند کار ریشه دارد.^۶ در بخش یکم، نظریه‌ی اتوماسیون مارکس را که از پویایی انباشت سرمایه‌داری سرچشمه می‌گیرد، تشریح خواهیم کرد. در بخش دوم، به‌طور خلاصه در مورد چگونگی ارتباط نظریه‌ی اتوماسیون مارکس با تئوری انقلاب سوسیالیستی او بحث می‌کنم. در بخش سوم، به برخی از جنبه‌های توسعه‌ی تاریخ سوسیالیستی و تئوری اتوماسیون اشاره

می‌کنم که عمدتاً نشان‌دهنده‌ی عقب‌نشینی از نقد مارکس است، تنها استثنای قابل توجه کتاب کار و سرمایه‌ی انحصاری اثر هری بریورمن (۱۹۷۴) است. در بخش چهارم با برخی از پرسش‌های کلیدی مطرح شده توسط نظریه‌ی اتوماسیون مارکس، در مورد کوشش برای توسعه‌ی نظریه‌ی سوسیالیسم زیست‌بوم‌محور که نظریه‌ای یکپارچه از جامعه‌ی بشری و طبیعت است، بحث را به پایان می‌رسانم.

۱. نظریه‌ی اتوماسیون سرمایه‌داری مارکس

همان‌طور که رزا لوکزامبورگ در کتاب *اقتصاد چیست* (۱۹۰۷/۱۹۷۰)، که مجموعه‌ای از سخنرانی‌های او برای اعضای حزب سوسیال‌دموکرات آلمان است و بعد از مرگ او جمع‌آوری و منتشر شد، استدلال می‌کند، اقتصاد به‌عنوان یک علم با ظهور شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری پدیدار شد، زیرا روابط اقتصادی بین مردم در شیوه‌های تولید پیش‌سرمایه‌داری شفاف و روابط بازار حداقل بود. مارکس شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را با بازارهای تعمیم‌یافته برای کالاهای سرمایه‌ای، نیروی کار و کالاهای مصرفی و لوکس و تولید برای سود حاصل از کسب ارزش اضافی پس از فروش تولیدات تعریف کرد. بنابراین، روابط اقتصادی از طریق عملکرد بازار بسیار پیچیده‌تر و مبهم‌تر است. این امر باعث پیدایش اقتصاد سیاسی کلاسیک، علم بورژوازی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری در حال ظهور شد که تعدادی از نظریه‌های ارزش و انباشت را عرضه کرد. با این حال، اقتصاد سیاسی کلاسیک به دلیل تعهد به شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، نتوانست پرده از ابهامات روابط بازار سرمایه‌داری بردارد.^۷ اثر اصلی مارکس، سرمایه، نقدی بر اقتصاد سیاسی و مبنای اقتصادی جامعه است، سهم کلیدی تحلیل او شناخت ارزش اضافی به‌عنوان منبع سود سرمایه‌داری ایجاد شده در فرآیند تولید است.

اما چرا مارکس نقد خود را از اقتصاد سیاسی بر شیوه و فرآیند تولید متمرکز کرد؟ همان‌طور که گئورگی پلخانف، فیلسوف مارکسیست روسی، به تفصیل توضیح می‌دهد (۱۹۰۱؛ برای شرح طولانی‌تر و مفصل‌تر، نگاه کنید به ۱۸۹۵)، پاسخ در نظریه‌ی تاریخ مارکس، ماتریالیسم تاریخی، نهفته است. در این نظریه مارکس و انگلس تصریح می‌کنند که شیوه‌ی تولید روند کلی زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را شکل

می‌دهد. همان‌طور که مارکس و انگلس در *ایدئولوژی آلمانی* اظهار داشتند «این آگاهی انسان‌ها نیست که وجود آنها را تعیین می‌کند، بلکه وجود اجتماعی آنها است که آگاهی آنها را تعیین می‌کند.» (مارکس و انگلس، ۱۸۴۵، صص ۳۶-۳۷) بنابراین، تمرکز مارکس بر فرآیند تولید سرمایه‌داری است که شامل دو فرآیند متفاوت است: فرآیند کار که در آن ارزش مصرفی برای بازار تولید می‌شود، و فرآیند ارزش‌گذاری که در آن ارزش کالای تولید شده در بازار تحقق می‌یابد و ارزش اضافی که توسط سرمایه‌دار به‌عنوان سود تصاحب می‌شود.^۸ در شرایط عادی، سود خالص به‌عنوان بخشی از سرمایه‌گذاری جدید و افزایش‌یافته در چرخه‌ی تولید وارد می‌شود و در نتیجه بازتولید سرمایه‌گسترش می‌یابد و این فرآیند انباشت را تشکیل می‌دهد.

ارزش اضافی

اقتصاد سیاسی کلاسیک نظریه‌ی جاافتاده‌ای درباره‌ی سود صنعتی نداشت. نظریه‌ی ارزش کار مارکس در تلاش برای جبران این نقص متمرکز است و براساس آن نیروی کار، یک «کالای ویژه» است که «ارزش مصرفی آن این خاصیت ویژه را دارد که منبع ارزش است. بنابراین، مصرف آن عینیت بخشیدن به آن است.» (مارکس، ۱۸۶۷/۱۹۷۶، ص ۲۷۰) مارکس برای نشان دادن این‌که نیروی کار منبع ارزش اضافی، و از این‌رو سود صنعتی، است فرض کرد که همه‌ی کالاها، از جمله نیروی کار، مطابق ارزش خود مبادله می‌شوند،^۹ که امری است که در درازمدت صدق می‌کند. برای آگاهی از چگونگی این امر، چرخه‌ای از تولید صنعتی را در نظر بگیرید. در فرمول زیر این فرآیند تعریف شده است (۱) که در آن M و M' سرمایه پولی، C (مواد خام، ابزار کار، نیروی کار) و C' (خروجی) کالا هستند و P تولید را مشخص می‌کند.

$$M \rightarrow C \dots P \dots C' \rightarrow M' \quad M' > M \quad (1)$$

از چپ به راست، نمودار فوق فرآیند دگردیسی سرمایه‌ی پولی (M) سرمایه‌دار صنعتی را نشان می‌دهد. شرکت سرمایه‌داری، C را که ابزار تولید (مواد اولیه و ابزار کار) و نیروی کار است خریداری و فرآیند تولید را مدیریت می‌کند که با P نشان داده شده است.^{۱۰} نتیجه تولید کالای C' است که در بازار به یک مقدار پول M' فروخته

می‌شود. روشن است که اگر سرمایه‌دار صنعتی بخواهد سودی کسب کند، M' باید بزرگ‌تر از M باشد (به‌طور دقیق‌تر باید بیشتر از M به اضافه‌ی بهره با نرخ متوسط بر سرمایه‌ی پولی قرض گرفته شده M و اجاره‌ی زمین و ساختمان برای محل تولید در طول مدت ارزش‌یابی سرمایه باشد (مارکس، ۱۸۶۷، ص ۲۵۵). البته، هر سرمایه‌داری موفق به کسب سود نمی‌شوند و برخی ورشکست می‌شوند. اما با در نظر گرفتن اقتصاد سرمایه‌داری در کل، کل درآمد سرمایه‌داران صنعتی M' بیشتر از کل سرمایه‌ی پولی آنها M خواهد بود که منجر به تولید سود برای طبقه‌ی سرمایه‌دار می‌شود. به دلیل رقابت سرمایه‌داری کل اقتصاد و بین صنایع و رشته‌های تولیدی، کل ارزش اضافی در فرآیند شکل‌گیری نرخ سود عمومی (متوسط نرخ سود در سراسر اقتصاد) در همه‌ی بخش‌های اقتصادی توزیع می‌شود (مارکس، ۱۹۸۱/۱۸۹۴، فصل ۸-۱۰). بر این اساس، شرکت‌های سرمایه‌داری که مادون شرایط تنظیم‌کننده تولید، تولید می‌کنند - آنهایی که کمترین هزینه‌های قابل تکرار (با احتساب کیفیت) در صنعت را دارند (شیخ، ۲۰۱۶، ص ۲۶۵) نرخ سود کم‌تری نسبت به نرخ سود عمومی خواهند داشت.^{۱۱} یعنی شرکت‌های با توان رقابتی بالاتر نرخ سود بیشتر از نرخ متوسط سود عمومی و شرکت‌های با توان رقابتی کم‌تر، نرخ سود کمتر از آن را دریافت می‌کنند.

بنابراین، سود سرمایه‌داری منشأ خود را در ارزش اضافی تولید شده در فرایند تولید با استفاده از قدرت تولید ثروت طبقه‌ی کارگر دارد، یعنی ارزشی که بالاتر و فراتر از ارزش ابزار تولید (مواد اولیه، ماشین‌آلات) ابزار مورد استفاده‌ی نیروی کار (کارگر) تولید می‌شود. علاوه بر این، تلاش برای سود اضافی، نرخ سود فراتر از نرخ عمومی سود، فناوری‌هایی برای صرفه‌جویی در نیروی کار را می‌طلبد، و این امر به اتوماسیون می‌انجامد.

استثمار

برای تجزیه و تحلیل و نظریه‌پردازی فرآیند اتوماسیون، لازم است روند استثمار نیروی کار بیشتر بررسی شود. همان‌طور که مارکس استدلال می‌کرد، «[v] ارزش نیروی کار، مانند هر کالای دیگری، توسط زمان کار لازم برای تولید و در نتیجه بازتولید

این عنصر خاص تعیین می‌شود». (مارکس، ۱۸۶۷، ص ۲۷۴) وی همچنین یک «عنصر تاریخی و اخلاقی» را در تعیین ارزش نیروی کار در نظر می‌گیرد. نیازهای طبقه‌ی کارگر «خود محصول تاریخ است و بنابراین تا حد زیادی به سطح تمدن یک کشور بستگی دارد». (همان‌جا، ص ۲). بنابراین، ارزش نیروی کار توسط عوامل تاریخی، نهادی و فنی تعیین می‌شود.

مارکس (۱۸۶۷، فصل ۱۰) برای تحلیل استثمار سرمایه‌داری از کارگران، روز کار را به دو بخش تقسیم کرد: زمان کار لازم و زمان کار اضافی. اولی زمان مورد نیاز برای تولید معادل ارزش نیروی کار (V) و دومی زمان صرف شده در تولید ارزش اضافی، یعنی (S) است. مارکس نرخ استثمار کارگر (که نرخ ارزش اضافی نیز نامیده می‌شود) را به‌عنوان نسبت زمان کار اضافی به زمان کار لازم، V/S تعریف کرد. واضح است که هرچه روز کاری با توجه به طول ثابت زمان کار لازم (V) طولانی‌تر شود، زمان کار اضافی (S) بیشتر خواهد بود و نرخ ارزش اضافی V/S بیشتر خواهد بود.^{۱۲} با توجه به این موضوع، مارکس دو نوع کسب ارزش اضافی را از کارگران متمایز می‌کند: مطلق و نسبی.

ارزش اضافی مطلق

ارزش اضافی مطلق (مارکس، ۱۸۶۷، بخش سوم) با مراحل اولیه‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری مرتبط است که مارکس در مورد اروپای غربی، به‌ویژه انگلستان، که در آن تولید شکل «همکاری» را به خود گرفت، مطالعه کرد.^{۱۳} او «همکاری» را «نقطه‌ی شروع تولید سرمایه‌داری» نامید، جایی که

«تعداد زیادی از کارگران با هم کار می‌کنند، در یک زمان، در یک مکان (یا

اگر بخواهید، در یک زمینه‌ی کار)، تا همان نوع کالا را تحت فرماندهی همان

سرمایه‌دار تولید کنند.» (همان‌جا، ص ۴۴۱)

«ساخت صنعتی» توسعه‌ی بیشتر «همکاری» است.

» [همکاری] از ترکیب مشاغل مستقل گوناگون ناشی می‌شود که استقلال

خود را از دست می‌دهند و به‌حدی تخصصی می‌شوند که صرفاً به عملیات تکمیلی

و جزئی در تولید یک کالای خاص تنزل می‌یابند... همکاری، صنایع دستی را به عملیات مختلف و دقیق تقسیم می‌کند، عملیات را منزوی می‌کند و وابستگی متقابل آنها را تا جایی توسعه می‌دهد که هر کدام به عملکرد انحصاری یک کارگر خاص تبدیل می‌شود.» (همانجا، ص ۴۵۷)

مارکس که آن را «مرحله‌ی مانوفاکتور» می‌نامید، معتقد بود که «همکاری» و «مانوفاکتور» از اواسط قرن شانزدهم تا سومین بخش قرن هجدهم در انگلستان عمل کرده است. (همانجا، ص ۴۵۵).

ارزش اضافی نسبی

از نظر مارکس، شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری زمانی در انگلستان غالب شد که انقیاد واقعی کار جایگزین انقیاد صوری کار شد. «شکل مبتنی بر ارزش اضافی مطلق همان چیزی است که من آن را انقیاد صوری کار تحت سرمایه می‌نامم. این نام‌گذاری را از آن‌رو انجام می‌دهم که روند کار فقط به طور صوری از شیوه‌های تولید قبلی متمایز است... (مارکس، ۱۹۷۷/۱۸۶۴، ص ۱۰۲۵).»

برای غلبه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری در هر صورت‌بندی اجتماعی (ترکیبی از شیوه‌های مختلف تولید در اقتصاد، معمولاً در یک کشور)، مارکس استدلال می‌کند که ارزش اضافی نسبی می‌باید جایگزین ارزش اضافی مطلق شود یا به عبارت دیگر انقیاد واقعی کار جایگزین انقیاد صوری آن توسط سرمایه شود.

«با انقیاد واقعی کار تحت سرمایه، تمام تغییرات در روند کار که قبلاً مورد بحث قرار گرفت اکنون به واقعیت تبدیل می‌شود. نیروهای تولید کار اجتماعی اکنون توسعه یافته‌اند، و با تولید در مقیاس بزرگ، امکان کاربرد مستقیم علم و فناوری به وجود می‌آید. از یک سو، تولید سرمایه‌داری اکنون خود را به عنوان یک شیوه‌ی تولید منحصربه‌فرد تثبیت کرده و شیوه‌ی تولید جدیدی را به وجود آورده است. از طرف دیگر، این دومی خود پایه‌ی توسعه‌ی مناسبات سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد که بنابراین شکل مناسب آن، مرحله‌ی معینی از تکامل نیروهای کار مولده، را پیش‌فرض می‌گیرد. (مارکس، ۱۹۷۷/۱۸۶۴، تأکیدهای دومین و سومین جملات از من است، همانجا ص ۱۰۳۵)

انقیاد واقعی فرایند کار با انقلاب صنعتی انگلستان ایجاد شد که مستلزم استفاده‌ی عمومی از ماشین‌آلات در تولید سرمایه‌داری بود (مارکس، ۱۸۶۷، ص ۴۹۷). مارکس در پاسخ به ابراز ناامیدی جان استوارت میل در کتاب *اصول اقتصاد سیاسی* (۱۸۴۸) که «اختراعات مکانیکی هنوز نتوانسته‌اند زحمت روزمره‌ی هیچ انسانی را سبک کنند» (مارکس، ۱۸۶۷، ص ۴۹۲)، نوشت:

«اما این به‌هیچ‌وجه هدف کاربرد ماشین‌آلات در سرمایه‌داری نیست. مانند

هر افزایش دیگری در بارآوری کار، از ماشین‌آلات برای ارزان‌تر کردن کالاها

استفاده می‌شود، و با کوتاه کردن آن بخش از کار روزانه که کارگر برای سهم

خودش کار می‌کند، بخش دیگر را که به سرمایه‌دار می‌رسد، طولانی‌تر می‌کند. به

طور خلاصه، از آنها برای تولید ارزش اضافی استفاده می‌شود.» (همان‌جا).^{۱۴}

باید توجه داشته باشیم که برای مارکس ماشین چیزی فراتر از هر ابزار دیگر است:

«تمامی ماشین‌آلات کاملاً توسعه‌یافته اساساً از سه بخش اساساً متفاوت تشکیل شده‌اند:

مکانیسم محرک، مکانیسم انتقال، و در نهایت ابزار یا ماشین کار.» (همانجا ۴۹۴)

ماشین‌آلات و فرآیند کار

مارکس در «فصل سرمایه» گروندریسه، مطالب بیشتری در مورد اتوماسیون و تأثیر

آن بر فرآیند کار دارد. او می‌نویسد:

«زمانی که ابزار کار در فرایند تولید سرمایه‌داری به کار گرفته می‌شوند، دچار

دگردیسی‌های مختلفی می‌شوند که اوج آنها ماشین، یا بهتر است بگوییم، سیستم

خودکار ماشین‌آلات است... ابزار خودکار متحرک که خود را به حرکت در می‌آورد.

این اتوماسیون متشکل از ارگان‌های مکانیکی و فکری متعددی است، به طوری

که خود کارگران صرفاً به عنوان پیوندهای آگاهانه‌ی آن انتخاب می‌شوند.»

(مارکس، ۱۸۵۷-۱۹۷۳/۵۸، ص ۶۹۲، تأکیدات در اصل)

در مراحل اولیه‌ی ظهور شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، ابزار کار تحت کنترل کارگر

بودند. با پیشرفت ماشین‌آلات و اتوماسیون، ابزار کار به بخشی از سرمایه‌ی ثابت تبدیل

می‌شوند و دیگر تحت کنترل کارگران نیستند و به‌طور فزاینده‌ای کارگر و فرآیند کار

را تابع خود می‌کنند.

«ماشین به‌هیچ‌وجه به‌عنوان ابزار کار کارگر ظاهر نمی‌شود. ویژگی متمایزکننده‌ی آن به‌هیچ‌وجه، مانند وسایل کار، انتقال فعالیت کارگر به‌شیء نیست. در عوض، فعالیت کارگر به‌گونه‌ای صورت می‌گیرد که صرفاً کار ماشین، عمل ماشین، را به‌ماده‌ی خام منتقل می‌کند، بر آن نظارت می‌کند و جلوی وقفه در کار ماشین را می‌گیرد. در مورد ابزاری که کارگر آن را با مهارت و قدرت خود و به‌اراده‌ی خود به حرکت در می‌آورد، و بنابراین کار با آن به فضیلت او بستگی دارد. در کار با ماشین، این ماشین است که به جای کارگر دارای مهارت و قدرت است، و فضیلت دارد، با روح خاص خود در کار بر قوانین مکانیکی عمل می‌کند، زغال سنگ، نفت و غیره (مواد خام) را مصرف می‌کند، درست همانطور که کارگر غذا مصرف می‌کند، تا حرکت دائمی خود را حفظ کند. فعالیت کارگر، که به انتزاعی صرف تقلیل می‌یابد، از هر طرف توسط حرکت ماشین تعیین و تنظیم می‌شود، و نه برعکس. (همانجا، صص ۶۹۲-۶۹۳، تأکید در اصل)

دانش فنی کارگر ماهر به‌طور فزاینده‌ای از طریق پیشرفت علمی و فناوری نظام‌مند می‌شود و به‌طور فزاینده‌ای به‌عنوان بخشی از بنگاه سرمایه‌داری نهادینه می‌شود. به این ترتیب فرآیند کار بین کارگران فکری و بدی تقسیم می‌شود که اولی به ساخت ماشین‌آلات کمک می‌کند و دومی به بخش آگاهانه‌ی ماشین در فرآیند تولید تبدیل می‌شود.

«علمی که اندام‌های بی‌جان ماشین را وادار می‌کند تا به‌طور هدفمند عمل کند، به‌عنوان اتوماسیون، در آگاهی کارگر وجود ندارد، بلکه از طریق ماشین به‌عنوان یک نیروی بیگانه، به‌عنوان قدرت خود ماشین، بر او عمل می‌کند. تصاحب کار زنده توسط کار عینیت‌یافته - از قدرت یا فعالیت که ارزش را با ارزشی که برای خود وجود دارد ایجاد می‌کند - که در مفهوم سرمایه‌نهفته است، در تولید ماشینی، به‌عنوان خصلت خود فرآیند تولید، از جمله عناصر مادی و حرکت مادی آن مطرح می‌شود. فرآیند تولید دیگر یک فرآیند کار به معنای فرآیندی نیست که تحت سلطه‌ی کار به‌عنوان وحدت حاکم بر آن است. در عوض، کار صرفاً به‌عنوان یک اندام آگاه، پراکنده در میان تک‌تک کارگران زنده در نقاط متعددی از سیستم مکانیکی ظاهر می‌شود، تحت کل فرآیند کار ماشین قرار می‌گیرد، به‌عنوان فقط حلقه‌ای از یک سیستم، که یگانگی آن نه در کارگران زنده، بلکه در ماشین زنده (فعال) موجود است، که با اعمال فردی ناچیز او به

عنوان یک ارگانیزم قدرتمند روبرو است. (مارکس، ۱۸۵۷-۱۹۷۳/۵۸، ص ۶۹۳، تأکید من)

بنابراین، اتوماسیون گرایش تاریخی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است زیرا فرآیند کار به‌طور فزاینده‌ای تحت سلطه‌ی فرآیند ارزش‌یابی قرار گرفته است و کار مستقیم (زنده) بخش کوچک‌تری از محصول را در مقایسه با کار غیرمستقیم و عینیت یافته (سرمایه‌ی ثابت) تشکیل می‌دهد. این گرایش تاریخی در ترکیب فنی رو به توسعه‌ی سرمایه، V/C ، منعکس شده است. (مارکس، ۱۸۶۷، فصل ۲۳؛ مارکس، ۱۸۹۴، فصل ۸). همان‌طور که مارکس مکرراً اشاره می‌کند، از خودبیگانگی کار با آشکار شدن این فرآیند عمیق‌تر می‌شود: «کارگر تا حدی زائد به نظر می‌رسد که عمل او با نیاز [سرمایه] تعیین نمی‌شود (همانجا، ص ۶۹۵)». بگذارید مارکس به تفصیل صحبت کند:

«در ماشین‌آلات، کار عینیت‌یافته با کار زنده در فرآیند کار به‌عنوان قدرتی که بر آن حاکم است، مقابله می‌کند، نیرویی که به مثابه تصاحب‌کننده‌ی کار زنده، شکلی از سرمایه است. تبدیل ابزار کار به ماشین، و کار زنده به ضمیمه‌ی صرف زندگی این ماشین، به‌عنوان وسیله‌ی آن در جذب فرایند کار در خصلت مادی ماشین به‌مثابه لحظه‌ای از فرایند تحقق سرمایه عمل می‌کند. همان‌طور که دیدیم، تبدیل ابزار کار به ماشین، تحقق این گرایش است. در ماشین‌آلات، کار عینیت‌یافته از نظر مادی با کار زنده به‌عنوان یک قدرت حاکم و به‌عنوان به‌انقیاد درآورنده‌ی فعال دومی، نه‌تنها با تصاحب آن، بلکه در خود امر فرآیند تولید واقعی مقابله می‌کند. رابطه‌ی سرمایه به‌عنوان ارزشی که فعالیت ارزش‌آفرین را به خود اختصاص می‌دهد، در ماشین‌آلات به‌عنوان سرمایه‌ی ثابت، همزمان با رابطه‌ی ارزش مصرفی سرمایه با ارزش مصرفی ظرفیت کار ظاهر می‌شود. علاوه بر این، ارزشی که در ماشین‌آلات عینیت یافته است، به‌عنوان پیش فرضی ظاهر می‌شود که در برابر آن قدرت ارزش‌آفرین ظرفیت کار فردی، بی‌نهایت کوچک و در حال ناپدیدشدن است. تولید در مقادیر انبوه عظیمی که با ماشین‌آلات مطرح می‌شود، هر ارتباطی میان محصول با نیاز مستقیم تولیدکننده و در نتیجه با ارزش مصرفی مستقیم را از بین می‌برد. هم‌اکنون در شکل تولید محصول و در روابطی که در آن تولید می‌شود فرض شده است که فقط به‌عنوان یک انتقال‌دهنده‌ی ارزش تولید می‌شود و ارزش مصرفی آن فقط به‌عنوان شرطی برای رسیدن به آن هدف

تولید می‌شود. در ماشین‌آلات، کار عینیت یافته خود نه تنها به شکل محصول یا محصولی که به‌عنوان وسیله‌ی کار به‌کار گرفته می‌شود، بلکه به شکل خود نیروی تولید ظاهر می‌شود. توسعه‌ی ابزار کار به ماشین‌آلات یک لحظه‌ی تصادفی سرمایه نیست، بلکه تغییر شکل تاریخی ابزار سنتی و موروثی کار به شکلی مناسب برای سرمایه است. بدین ترتیب انباشت دانش و مهارت، نیروهای مولد عمومی مغز اجتماعی، جذب سرمایه می‌شود و از این رو به‌عنوان یک خصوصیت سرمایه، و به‌طور مشخص سرمایه‌ی ثابت، تا آن‌جا که به‌مثابه وسایل تولید مناسب وارد فرایند تولید می‌گردد، ظاهر می‌شود. بنابراین ماشین به‌عنوان مناسب‌ترین شکل سرمایه‌ی ثابت ظاهر می‌شود و سرمایه‌ی ثابت، تا آن‌جا که به مناسبات سرمایه با خود مربوط می‌شود، به‌مثابه مناسب‌ترین شکل سرمایه به این ترتیب ظاهر می‌شود. اما از جنبه‌ی دیگر، تا آن‌جا که سرمایه‌ی ثابت محکوم به وجودی در محدوده‌ی یک ارزش مصرفی معین است، با مفهوم سرمایه که به‌عنوان ارزش نسبت به هر شکل معینی از استفاده بی‌تفاوت است، مطابقت ندارد و می‌تواند هر یک از آنها را به‌عنوان تجسم معادل بپذیرد یا از بین ببرد. از این نظر، در رابطه با مناسبات بیرونی سرمایه، سرمایه‌ی در گردش است که به‌صورت شکل مناسب سرمایه ظاهر می‌شود و نه سرمایه‌ی ثابت». (مارکس، ۱۸۵۷-۱۹۷۳، صص ۶۹۳-۶۹۴، تأکید از من است).

علم و فناوری در خدمت سرمایه است

گرایش انباشت سرمایه به اتوماسیون به تدریج علم و فناوری را دربر می‌گیرد به طوری که به قول مارکس «اختراع به یک کسب‌وکار تبدیل می‌شود».^{۱۵}

«در ماشین‌آلات، تصاحب کار زنده توسط سرمایه در این زمینه به واقعیت مستقیمی نیز دست می‌یابد: اولاً، تجزیه و تحلیل و کاربرد قوانین مکانیکی و شیمیایی، که مستقیماً از علم ناشی می‌شود، ماشین را قادر می‌سازد همان کاری را انجام دهد که قبلاً توسط کارگر انجام می‌شد. با این حال، تکامل ماشین‌آلات در این مسیر تنها زمانی اتفاق می‌افتد که صنایع بزرگ تا آن زمان به مرحله‌ی بالاتری رسیده باشند، و تمام علوم در خدمت سرمایه قرار گرفته باشند. و ثانیاً زمانی که خود ماشین‌آلات موجود قابلیت‌های زیادتری را فراهم می‌کنند. اختراع

سپس به یک کسب‌وکار تبدیل می‌شود و کاربرد علم برای هدایت تولید، خود به چشم اندازی مالی بدل می‌شود که آن را تعیین می‌کند و خواهان آن می‌شود. (همان‌جا، صص ۷۰۳-۰۴)

با این حال، مارکس اصرار دارد که مسیر اتوماسیون «از طریق تقسیم کار است که به تدریج عملیات کارگران را هرچه بیشتر به عملیات مکانیکی تبدیل می‌کند، به طوری که در یک نقطه‌ی معین، این مکانیسم می‌تواند به جای آنها قدم بگذارد». (همانجا، صص ۷۰۴)

در عین حال، به دلیل افزایش نسبت کار غیرمستقیم (به دلیل افزایش استفاده از ماشین‌آلات) به نیروی کار مستقیم، یعنی افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه (C/V)، تولید ثروت جدید چالش‌برانگیزتر می‌شود. مارکس خاطر نشان می‌کند:

«... خلق ثروت واقعی کم‌تر به زمان کار و مقدار کار به کار گرفته شده بستگی دارد تا به قدرت نمایندگانی که در طول زمان کار به حرکت درمی‌آیند، بستگی دارد، که "اثربخشی قدرتمند" آنها به نوبه‌ی خود با زمان کار مستقیمی که صرف تولید آنها می‌شود، نامتناسب است، بلکه بیشتر به وضعیت کلی علم و به دسته‌های فناوری یا کاربرد این علم در تولید بستگی دارد.» (همان‌جا، صص ۰۵-۰۴)

۲. اتوماسیون و نظریه‌ی سوسیالیسم مارکس

تحلیل مارکس از اتوماسیون با نظریه‌ی سوسیالیسم او از سه جنبه مرتبط است. این امر تأثیر فوری بر نظریه‌ی او در مورد بحران سرمایه‌داری و مقاومت مردم کارگر دارد. همچنین، این امر تأثیر مستقیمی بر مفهوم مارکس از توسعه‌ی انسانی دارد که وابسته به افزایش قابل توجه اوقات فراغت است که با کاهش زمان کار لازم امکان‌پذیر می‌شود. در عین حال، فرآیند اتوماسیون بیگانگی کارگر را عمیق‌تر می‌کند. این امر تنشی را در نظریه‌ی سوسیالیسم مارکس نشان می‌دهد. من به‌طور خلاصه درباره‌ی این موارد بحث خواهم کرد.

اتوماسیون و بحران سرمایه‌داری

آنچه روند اتوماسیون را به وجود می‌آورد همچنین باعث کاهش میانگین نرخ سود و بحران نظام‌مند سرمایه‌داری می‌شود. همان‌طور که دیدیم، انباشت سرمایه‌داری تمایل ذاتی به جایگزینی کار زنده با کار عینیت‌یافته، کارگر با ماشین، دارد. هر بنگاه سرمایه‌داری خواهان نرخ سودی بالاتر از میانگین صنعت است که خود مستلزم ابداع شگردهایی است که دائماً موجب کاهش هزینه‌های تولید، ارزان‌تر شدن کالا، افزایش فروش و در نتیجه سهم بزرگ‌تری از بازار شود. در عین حال، پویایی برای تولید در مقیاس بزرگ‌تری وجود دارد. «نبرد رقابت با ارزان کردن کالاها انجام می‌شود. ارزان بودن کالاها به بهره‌وری کار، و این به نوبه‌ی خود به مقیاس تولید بستگی دارد. بنابراین، سرمایه‌های بزرگ‌تر سرمایه‌های کوچک‌تر را مغلوب می‌کنند» (مارکس، ۱۸۶۷، ص ۷۷۷). همان‌طور که زمان کار اضافی منبع ارزش اضافی است. افزایش بهره‌وری نیروی کار از طریق اتوماسیون تمایل به افزایش نرخ ترکیب ارگانیک سرمایه (C/V) نسبت به افزایش نرخ ارزش اضافی (S/V) دارد.^{۱۶} در نقطه‌ی معینی پس از این که نرخ استثمار در سراسر اقتصاد به زیر نرخ افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه در سراسر اقتصاد سقوط می‌کند، بحران کلی کاهش نرخ متوسط سود به وجود می‌آید (شیخ، ۱۹۹۲). این بحران درازمدت شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است که از بحران‌های دوره‌ای (چرخه‌های تجاری) متمایز است.

کاهش زمان کار اجتماعاً لازم به عنوان پتانسیل توسعه‌ی انسانی

برای احیای انباشت سرمایه، فرآیند عظیمی از ارزش‌کاهی^{۱۷} و نابودی ارزش لازم است که ممکن است به رادیکالیزه شدن طبقه‌ی کارگر و چشم‌انداز استفاده از پیشرفت در بهره‌وری کار برای «توسعه‌ی آزاد فردیت‌ها» منجر شود.

«به محض این که کار به شکل مستقیم دیگر سرچشمه‌ی بزرگ ثروت نباشد، زمان کار دیگر معیار آن نخواهد بود و نباید باشد، و از این‌رو ارزش مبادله آید دیگر معیار ارزش مصرفی نباشد. کار اضافی توده دیگر شرط تکامل ثروت عمومی نیست، درست مانند عدم کار عده‌ی معدودی، برای رشد قوای همگانی ذهن انسان.

با آن، تولید مبتنی بر ارزش مبادله از بین می‌رود و فرآیند تولید مستقیم مایحتاج از حالت کمبود و آنتی‌تزی خارج می‌شود.^{۱۸} توسعه‌ی آزاد افراد، و در نتیجه نه کاهش زمان کار لازم برای افزایش کار اضافی، بلکه کاهش کلی کار ضروری جامعه به حداقل برای رشد هنری، علمی و غیره افراد در زمان آزاد و با وسایل ایجاد شده برای همه‌ی آنها مطابقت دارد... نیروهای تولید و مناسبات اجتماعی - دو طرف متفاوت تکامل فرد اجتماعی - برای سرمایه صرفاً وسیله‌اند برای تولید بر اساس زیربنای محدود آن. در واقع، آنها شرایط مادی برای منفجر کردن این زیربنا به آسمان هستند. "یک ملت واقعاً زمانی ثروتمند است که روز کاری به جای ۱۲ ساعت ۶ ساعت است. فرماندهی بر زمان کار اضافی ثروت نیست" (ثروت واقعی)، بلکه زمانی است که آن در اختیار هر فرد و کل جامعه فرای زمان تولید مستقیم باشد». (منبع و راه‌حل و غیره ۱۸۲۱، ص ۶) «^{۱۹} (مارکس ۵۸-۱۸۵۷، صص ۷۰۶-۷۰۵، تأکید در اصل)

اما اگر از حاکمیت سرمایه فراتر نرویم، اتوماسیون «کارگر را مجبور می‌کند که بیشتر از وحشی‌ها کار کند، یا بیش از آنچه که خودش با ساده‌ترین و خام‌ترین ابزارها کار می‌کرد». (همانجا، ص ۷۰۹)

مشکل از خودبیگانگی

از نظر مارکس، سوسیالیسم (کمونیسم) مترادف با:

«... تصاحب واقعی جوهر انسان توسط انسان و برای انسان. بنابراین کمونیسم به‌عنوان بازگشت کامل انسان به خود او به‌عنوان یک موجود اجتماعی (یعنی انسان) - بازگشتی که آگاهانه انجام می‌شود و کل ثروت توسعه‌ی قبلی را در برمی‌گیرد. این کمونیسم، به‌عنوان طبیعت‌گرایی کاملاً توسعه‌یافته، برابر با اومانیزم است، و به‌عنوان اومانیزم کاملاً توسعه‌یافته برابر با طبیعت‌گرایی است. این حل واقعی تضاد بین انسان و طبیعت و بین انسان و انسان است - حل واقعی نزاع بین وجود و جوهر، بین شئی‌وارگی و تأیید خود، بین آزادی و ضرورت، بین فرد و نوع. کمونیسم معمای تاریخ است که حل شده است، و خود را این راه‌حل می‌داند». (مارکس، ۱۸۴۴، ص ۲۹۶، تأکید اضافه شده است).

اگر سوسیالیسم واقعاً نتیجه یک فرآیند تاریخی بیگانگی‌زدایی است، «حل واقعی تضاد بین انسان و طبیعت و بین انسان و انسان»، همان‌طور که سایر پیروان مارکس استدلال کرده‌اند (به عنوان مثال، فروم، ۱۹۶۱)، توسعه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی ماشین‌آلات و اتوماسیون همراه با علم و فناوری چگونه می‌تواند با آن جور درآید؟

بیا بیا به یاد بیاوریم که برای مارکس، تمام ثروت از طبیعت ناشی می‌شود، همان‌طور که به‌صراحت در نقد برنامه‌ی گوتا (۱۸۷۵) بیان شده است. مارکس با انتقاد از پیش‌نویس برنامه حزب کارگران سوسیال‌دموکرات آلمان که ادعا می‌کرد کار منبع تمام ثروت است، نوشت: «کار منبع تمام ثروت نیست. طبیعت به همان اندازه منبع ارزش مصرفی است (و مطمئناً شامل چنین ثروت مادی است!). کار خود فقط تجلی نیروی طبیعت، نیروی کار انسان است.» (مارکس، ۱۸۷۵، تأکید از من است)

واضح است که هیچ حیوان دیگری را که آزاد در زیستگاه طبیعی‌اش زندگی می‌کند نمی‌توان گفت که از طبیعت بیگانه است. چه چیز خاصی در مورد حیوان انسانی (اکثریت عظیم بشریت نمی‌دانند که ما در واقع یک گونه‌ی حیوان هستیم) وجود دارد که از طبیعت بیگانه شده است؟ برداشت ماتریالیستی مارکس و انگلس از تاریخ یک روش‌شناسی و بخشی از پاسخ را در اختیار ما قرار می‌دهد:

«ما باید با بیان اولین پیش‌فرض تمام وجود بشری و در نتیجه تمام تاریخ شروع کنیم، یعنی این‌که انسان‌ها باید در موقعیتی باشند که بتوانند زندگی کنند تا بتوانند «تاریخ بسازند». اما زندگی قبل از هر چیز شامل خوردن و آشامیدن، مسکن، لباس و چیزهای مختلف دیگر است. بنابراین اولین عمل تاریخی تولید خود حیات مادی است. (مارکس و انگلس، ۱۸۴۵، ص ۴۳-۴۴، تأکید اضافه شده است).

همه‌ی موجودات زنده از محیط زیست خود وسایل زندگی‌شان را تأمین و تولیدمثل می‌کنند. برای ۲۹۰ هزار سال یا ۹۷ درصد هستی ما، اجداد ما که به‌عنوان شکارچی-گردآورنده زندگی می‌کردند ۲۰ مانند سایر حیوانات امرار معاش می‌کردند. هنگامی که ترکیبی از عوامل، از جمله تغییرات جوّی، منجر به این شد که برخی از گروه‌های شکارچی-گردآورنده حدود ۱۲ هزار سال پیش کشاورزی را آغاز کنند، تولید برای امرار معاش آغاز شد. از نظر مارکس و انگلس ابتدا کشاورزان «به محض شروع به تولید

وسایل امرار معاش خود، خویش را از حیوانات متمایز می‌کنند، گامی که مشروط به سازمان فیزیکی آنها است...» (همان‌جا، ص ۳۱، تأکید در اصل).^{۲۱} مارکس و انگلس «شیوهی تولید» را نه صرفاً به‌عنوان «بازتولید وجود فیزیکی» افراد بلکه همچنین به‌عنوان «شکل معینی از فعالیت این افراد، شکل معینی از بیان زندگی آنها، یک شیوهی معین از زندگی از طرف آنها... بنابراین، آنچه آنها هستند و با تولید آنها منطبق است، هم با آنچه تولید می‌کنند و هم با نحوه‌ی تولید آن. (همان‌جا، صص ۳۱-۳۲، تأکیدات در اصل)

بنابراین، طبیعت انسان که از اجداد ما پس از ۲.۵ میلیون سال به‌ما به ارث رسیده است، تحت تأثیر شیوه‌های تولید شروع به تغییر کرد، یعنی ذات طبیعی ما با شروع تاریخ، یعنی با شروع تمدن ۵۰۰۰ سال پیش، دچار بیگانگی شد.^{۲۲} مارکس و انگلس در حالی «شیوهی تولید» را به‌عنوان کانون روش شناختی مناسب برای مطالعات تاریخی انتخاب کرده‌اند، از دیگر عوامل تعیین‌کننده در تاریخ آگاه بودند: «البته، ما در اینجا نمی‌توانیم به طبیعت فیزیکی واقعی انسان یا به شرایط طبیعی که انسان خود را در آن می‌یابد - جغرافیایی و یا هیدروگرافیایی - آب‌وهوایی و غیره پردازیم» (همان‌جا، ص ۳۱)

منشأ از خودبیگانگی

با استفاده از این سرنخ از مارکس و انگلس، من از جدیدترین «دانسته‌های متعارف» در باستان‌شناسی، انسان‌شناسی، و زیست‌شناسی استفاده کرده‌ام تا نظریه‌ای در مورد منشأ بیگانگی انسان از طبیعت و بیگانگی اجتماعی و یعنی تفکیک‌ها و سلسله‌مراتب اجتماعی، سرکوب و استثمار ناشی از آنرا ارایه کنم. همان‌طور که مارکس به‌ما می‌گوید:

«این وحدت بشریت زنده و فعال با شرایط طبیعی، شرایط غیر ارگانیک مبادله‌ی متابولیک با طبیعت، و در نتیجه تصاحب طبیعت نیست که نیاز به توضیح دارد یا نتیجه‌ی یک فرایند تاریخی است، بلکه جدایی این شرایط غیر ارگانیک وجود انسان و با وجود فعال است، جدایی‌ای که کاملاً فقط در رابطه‌ی کار مزدی و سرمایه‌مطرح می‌شود. در روابط بردگی و سرواژه نیست که این جدایی ایجاد

می‌شود، زمانی که بخشی از جامعه با بخشی دیگر بصورت صرفاً شرایط غیرارگانیک و طبیعی برای بازتولید خود رفتار می‌کند.» (مارکس، ۱۸۵۷-۱۹۷۳، ص ۴۸۹)

من خواننده‌ی علاقه‌مند را به بحث مفصل‌تر این موضوع دعوت می‌کنم (نیری ۲۰۱۳) که در اینجا نمی‌توانم تکرار کنم. اما برای بحث کنونی خلاصه‌ای ارائه می‌کنم.

بیشتر شکارچی-گرد آورنده‌های امروزی، جهان‌بینی آنیمیستی و برخی در استرالیا جهان‌بینی توتمی دارند. در اولی، حیوانات غیرانسانی فقط مانند انسان نیستند، بلکه انسان هستند. محیط آنها گنجینه‌ای از شخصیت‌ها است که هر کدام دارای زبان، خرد، شعور، وجدان اخلاقی و دانش هستند، صرف‌نظر از این که شکل بیرونی آن انسان، حیوان، خزنده یا گیاهی باشد. بنابراین، مردم جیوارو در شرق اکوادور و پرو، انسان‌ها، حیوانات و گیاهان را به‌عنوان اشخاص (agents) در نظر می‌گیرند که توسط پیوندهای خونی و اصل‌ونسب مشترک به هم مرتبط هستند. سیستم‌های اعتقادی آنیمیستی معمولاً کلماتی برای تمایز بین افراد، حیوانات و گیاهان به‌عنوان دسته‌های جداگانه ندارند و در عوض از سیستم‌های طبقه‌بندی مبتنی بر برابری به‌جای سلسله‌مراتب طبقه‌بندی‌های هرمی «لینه‌ای» علم زیست‌شناسی^{۲۳} استفاده می‌کنند. جهان‌بینی توتمی بومیان استرالیا با مراسم و آیین‌هایی مشخص می‌شوند که بر تداوم خطی انتزاعی بین جوامع انسانی و غیرانسانی تأکید می‌کنند. حیوانات رایج‌ترین توت‌ها هستند که نشان‌دهنده‌ی هویت یا تمایز یک فرد یا گروه هستند، اما اگرچه ممکن است برای خوردن یا غذای فکری خوب باشند، اما مانند سیستم‌های اعتقادی آنیمیستی شرکای اجتماعی محسوب نمی‌شوند.

دنیای گردآورندگان بااهمیت اخلاقی، عرفانی و اسطوره‌ای شکل می‌گیرد و از طریق اسطوره‌ها ساخته و بازسازی می‌شود، که معمولاً شامل انواع حیوانات به‌عنوان انسان است و به‌راحتی به یکدیگر تبدیل می‌شوند. علاوه بر دنیای کنونی که انسان‌ها و غیرانسان‌ها در آن زندگی می‌کنند، دنیای ماوراءطبیعی نیز وجود دارد. در بسیاری از جوامع گردآورنده، شمن‌ها بین دنیای زندگان و ماوراءطبیعی واسطه هستند و معمولاً

از طریق تجربیات خلسه‌آور وارد دنیای دوم می‌شوند و آن را تعبیر و تعریف می‌کنند. همان‌طور که کل جهان خودی است، کشتن یک گیاه یا حیوان قتل نیست بلکه دگرگونی است. یافتن غذا بدیهی تلقی می‌شود و با افسانه‌هایی تقویت می‌شود که به شکارچی می‌گویند قبل از این که حیوانی را بکشد و بخورد، خود را آن حیوان بداند/ تصور کند. آنها توسط یک جهان آگاه از خود شنیده می‌شوند - جهانی که مجموعه‌ای از موجودات هوشمند که اگر با کلمات نابخردانه (تمسخر، لاف زدن، تظاهر به آشنایی، فحاشی و غیره) آزرده می‌شوند، معمولاً با امتناع به شکار شدن به‌عنوان غذا یا با ایجاد بیماری، یا انواع خشونت‌های دیگر، می‌توانند انتقام بگیرند. (برگرفته از دسکولا، ۱۹۹۶؛ هاول، ۱۹۹۶؛ کارمایکل، و همکاران. نقل غیرمستقیم از بارکر، ۲۰۰۶، ص. ۵۹)

من جهان‌بینی آنیمیستی گردآورندگان را زیست‌بوم‌محور^{۲۴} می‌نامم زیرا مرجع و چارچوب اندیشه‌ی اخلاقی آنها زیست‌بوم است. با این حال، همان‌طور که مارکس و انگلس گمان می‌کردند و انسان‌شناسی و باستان‌شناسی مدرن آن را مستند کرده، درک انسان‌محوری از جهان طبیعی از انقلاب کشاورزی حدود ۱۲ هزار سال پیش سرچشمه گرفته است. کشاورزی مستلزم اهلی کردن برخی از گیاهان و حیوانات است، از این‌رو حرکتی نظام‌مند برای تسلط و کنترل طبیعت آغاز شد. فرض برتری انسان بر سایر انواع پیش‌شرط کشاورزی است که انسان را به‌عنوان مرکز یا اوج خلقت می‌پندارد، و برای انسان مقام اخلاقی بالاتر از موجودات دیگر قایل است. این که آیا انسان‌محوری در حال ظهور به‌گذار به کشاورزی کمک کرده است یا گذار به کشاورزی انسان‌محوری را ایجاد کرد یک پرسش باز است. اما شکی نیست که با انقلاب کشاورزی بود که انسان‌محوری شکل گرفت و جا افتاد و با اولین تمدن‌ها نظام‌مند شد (نیری ۲۲ نوامبر ۲۰۱۸) و توسط جوامع طبقاتی پس از آن نهادینه شد.^{۲۵}

هنگامی که کشاورزان معیشتی اولیه شروع به تولید مازاد اقتصادی کردند، قشربندی اجتماعی پدیدار شد و بیگانگی اجتماعی را به وجود آورد و راه را برای نهادینه‌شدن قشربندی، فرودستی و استثمار هموار کرد. بنابراین، بیگانگی از طبیعت و بیگانگی اجتماعی به هم مرتبط هستند و اولی برای دومی ضروری است.

به این ترتیب من باور دارم که یک نظریه‌ی یکپارچه از جامعه و طبیعت و بحران نظام‌مند هر دو در طول تاریخ و همچنین کشف ریشه‌ی بیگانگی از طبیعت و بیگانگی اجتماعی ارائه داده‌ام. بحران نظام‌مند کنونی تنها به دلیل گستردگی و مقیاس جهانی، سرعت و شدت نیروهای مخرب، و جست‌وجوی بی‌پایان برای انباشت هر چه بیشتر سرمایه و تمدن سرمایه‌داری صنعتی انسان‌محور که حیات بر کره‌ی زمین را تهدید می‌کند، با بحران تمدن‌های پیشین تفاوت دارد. شکاف متابولیکی از ظهور سرمایه‌داری سرچشمه نگرفت، بلکه با استفاده از اصطلاح ریچارد لوینز، با ظهور انسان تولیدکننده^{۲۶} آغاز شد (لوینز، ۲۰۱۲).

مزیت مضاعف این نظریه بر نظریه‌ی «شکاف متابولیک» و دوگانگی در شرایط انسان، برخورداری از یک بُعد اخلاق زیست‌محیطی است که در هیچ نظریه‌ی سوسیالیستی زیست‌بوم‌گرای دیگری وجود ندارد. زیست‌بوم‌محوری به‌عنوان اخلاق زیست‌محیطی مستقیماً بر اساس نظریه‌ی فرگشت داروین و علم زیست‌بوم‌شناسی است که زیست‌بوم‌گرا هستند (حتی اگر خود داروین مانند دیگران در زمان او انسان‌محور بود) و با فرهنگ زیست‌بوم‌گرایی اجداد گردآورنده-شکارچی ما، فرهنگ مردم بومی امروزی، و همچنین اخلاق زیست‌محیطی مدرن تر و در عین حال مشابه مانند اکولوژی عمیق، سازگار است. به این ترتیب، می‌تواند به تقویت در اشتراک نظر گسترده‌تر ارزش‌های ضروری برای ایجاد یک جنبش توده‌ای از مردم کارگر در دگرگونی تمدن سرمایه‌داری صنعتی انسان‌محور کمک کند.

۳. اتوماسیون در نظریه و عمل سوسیالیستی پس از مارکس

پس از مارکس، لغزشی در نظریه و عمل سوسیالیستی در مورد اتوماسیون سرمایه‌داری و فرآیند کار وجود داشته است.

تاریخ انقلاب‌هایی که ادعا می‌کردند سوسیالیستی هستند نشان می‌دهد که نظریه‌ی اتوماسیون مارکس تا حد زیادی اشتباه فهمیده شده است، شاید به دلیل نیاز به توسعه‌ی نیروهای تولیدی و تلاش برای صنعتی‌شدن. من تاریخ انقلاب‌هایی را که تحت حاکمیت رهبری استالینیستی قرار گرفتند، در روسیه‌ی شوروی پس از لنین، و

در اروپای شرقی و آسیا را کنار می‌گذارم زیرا اینها صرفاً در اسم پیروی مارکس بودند. در این‌جا به طور خلاصه توجه را به تجربه‌ی اولیه‌ی شوروی جوان و تجربه‌ی انقلاب کوبا در دهه‌ی ۱۹۶۰ جلب می‌کنم. همان‌طور که می‌دانیم، انقلاب سوسیالیستی جهانی زمانی که ظهور اشرافیت و بوروکراسی کارگری در کشورهای سرمایه‌داری صنعتی، اتحادیه‌ها و احزاب انترناسیونال دوم در غرب را به اصلاح‌طلبی سوق داد، دورگردی به کشورهای حاشیه‌ای سرمایه‌داری داشت. لنین اعلام کرد: «جبهه‌ی امپریالیستی در ضعیف‌ترین حلقه‌ی خود، یعنی روسیه‌ی تزاری شکسته شد.» (به نقل از تروتسکی، ۱۹۲۸/۱۹۷۵، ص ۵۶)

اما تئوری مارکس در مورد سوسیالیسم به‌عنوان توسعه‌ی انسانی، پایان وابستگی شخصی و وابستگی مادی را پیش‌فرض می‌گیرد. شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری تمایل به انحلال سرواژ و روابط وابستگی شخصی حاکم بر شیوه‌های تولید قبلی دارد و همچنین نیروهای تولیدی را توسعه می‌دهد. انحراف انقلاب سوسیالیستی جهانی به کشورهای حاشیه‌ای سرمایه‌داری به این معنی بود که این انقلاب شرایط بازتولید زندگی و روابط وابستگی شخصی پیشاسرمایه‌داری را به ارث بردند. بنابراین، اندکی پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ لنین در سخنرانی خود با عنوان «وظایف فوری دولت شوروی» گفت:

«روس‌ها در مقایسه با مردم کشورهای پیشرفته کارگران بدی هستند. با توجه به تداوم خماری ناشی از سرواژ در رژیم تزاری چیز دیگری نمی‌شد انتظار داشت. وظیفه‌ی دولت این است که در همه‌ی سطوح به مردم یاد دهد که کار کنند. نظام تیلوری،^{۲۷} آخرین کلام سرمایه‌داری در این زمینه، مانند تمام پیشرفت‌های سرمایه‌داری، تلفیقی است از وحشیگری پالوده شده‌ی استثمار بورژوازی و تعدادی از بزرگترین دستاوردهای علمی در زمینه‌ی تحلیل حرکات مکانیکی در مسیر کار، حذف حرکات زائد و ناخوشایند، و تدوین روش‌های صحیح کار است. معرفی بهترین سیستم حسابداری و کنترل و غیره. جمهوری شوروی باید به هر قیمتی تمام دستاوردهای علم و فناوری ارزشمند در این زمینه را به کار گیرد. امکان ساختن سوسیالیسم دقیقاً به موفقیت ما در ترکیب قدرت شوروی و سازمان‌داری شوروی با دستاوردهای سرآمد سرمایه‌داری بستگی دارد. ما باید مطالعه و آموزش نظام تیلوری در روسیه را سازماندهی کنیم و به‌طور نظام‌مند آن را امتحان کنیم

و با اهداف خود تطبیق دهیم. در عین حال، در تلاش برای بالا بردن بهره‌وری کار، باید ویژگی‌های خاص دوره‌ی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را در نظر بگیریم که از یک سو مستلزم پایه‌گذاری سازمان رقابت سوسیالیستی است، و از طرف دیگر، مستلزم استفاده از اجبار است، به طوری که به شعار دیکتاتوری پرولتاریا با عمل نامناسب حکومت پرولتری بی‌حرمتی نشود.» (لنین، ۱۹۱۸)

ضمن درک معضلاتی که لنین و دیگر رهبران انقلاب روسیه با آن مواجه بودند، اما اشتباه است که فکر کنیم می‌توان تیلوریسم را از زمینه‌ی سرمایه‌داری خود برای توسعه‌ی صنعتی شوروی به‌عنوان راهی برای پیشبرد سوسیالیسم پیوند زد، همان‌طور که اشتباه است که فکر کنیم علم و فناوری را که برای کنترل فرایند کار و مدیریت تولید سرمایه‌داری به‌وجود آمده می‌توان برای گذار به سوسیالیسم به کار برد. این باید از بحث نظریه‌ی اتوماسیون مارکس مشهود باشد. البته لنین و دیگر رهبران انقلاب سوسیالیستی روسیه در آن‌زمان دسترسی به نوشته‌های حجیم مارکس از جمله آثار مهمی چون *گروندریسه* و *دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴* نداشتند. گروندریسه، جایی که مارکس ماشین‌آلات را با جزئیات بالا در نظر می‌گیرد، در سال ۱۹۳۹ منتشر شد و نسخه‌های خطی اقتصادی و فلسفی سال ۱۸۴۴ برای اولین بار در سال ۱۹۳۲ منتشر گردید.

با این حال، نوشته‌های لنین تأثیرگذار بودند. ارنستو چه‌گوارا، که نظریه‌پرداز برجسته‌ی انقلاب کوبا و وزیر صنعت بود، دیدگاه مشابهی را نسبت به فناوری و علم در صنایع سرمایه‌داری داشت. کارلوس تابلادا که در مورد نظریه‌ی گذار به سوسیالیسم گوارا تحقیق کرده در کتاب «اندیشه‌ی اقتصادی ارنستو چه‌گوارا»^{۲۸} که برنده‌ی جایزه شده است، می‌نویسد: «چه بهترین فناوری‌های انحصارات سرمایه‌داری را در شرکت‌های آنها در کوبا را مطالعه و به کار گرفت.» (تابلادا، ۱۹۸۹، ص ۲۰۳).^{۲۹} گوارا در کنفرانس دانشجویان فناوری درهاوانا در ۱۱ مه ۱۹۶۲ گفت:

«اتوماسیون دقیقاً مرحله‌ای است که امکان جهش، یا می‌توان گفت، رسیدن به مرحله‌ی تاریخی که آرزوی آن را داریم، یعنی سوسیالیسم را نشان می‌دهد. بدون اتوماسیون، یعنی بدون افزایش قابل توجه بهره‌وری، رسیدن به آن مرحله بسیار بیشتر طول می‌کشد. (به نقل از یافه، ۲۰۰۹، ص ۱۹۴).»

شایان توجه است که دیدگاه گوارا در مورد گذار به سوسیالیسم به نظریه‌ی مارکس نزدیک است تا آن‌جا که او بر اهمیت مبارزه برای زوال قانون ارزش از طریق توسعه‌ی آگاهی سوسیالیستی تأکید می‌کند و او چارچوب نظری و عملی مفصلی برای انجام این کار ایجاد کرد، هرچند فاقد درک اهمیت مرکزیت خودگردانی مردم کارگر و دموکراسی سوسیالیستی بود.

اما به نظر می‌رسد نه لنین و نه گوارا ذات طبقاتی توسعه‌ی ماشین‌آلات و مدیریت سرمایه‌داری را به‌عنوان شمشیری دولبه که کاملاً در روابط اجتماعی تولید سرمایه‌داری تعبیه شده‌اند، درک نکرده بودند.

بنابراین، درک نظری ماهیت اتوماسیون سرمایه‌داری که مارکس ارائه کرده و رابطه‌ی آن با گذار به سوسیالیسم تا حد زیادی کنار گذاشته شده است؛ جز یک مورد بارز: کتاب «کار و سرمایه‌ی انحصاری» هری بریورمن^{۳۰} (۱۹۷۴) که اثری بنیادین در مطالعه‌ی مارکسیستی فرآیند کار است. پیتر گلدمن در نقد خود از آن کتاب می‌نویسد:

«تز اصلی بریورمن این است که ماهیت سازمان کار معاصر منعکس‌کننده‌ی شرایطی عمیقاً شبیه به شرایطی است که در طول دوره‌ی توسعه‌ی صنعتی قرن نوزدهم وجود داشت. در هر دو دوره، انگیزه‌ی سرمایه‌داری در جهت معرفی فناوری‌هایی است که به طور مؤثر کار فیزیکی را از کار ذهنی جدا و وابستگی شدید کارگر به سرمایه‌دار را ایجاد می‌کند. در نتیجه، طبقات قدیمی شروع به فروپاشی می‌کنند زیرا کارگران بیشتر و بیشتر به موقعیت کاری بیگانه‌کننده کشیده می‌شوند. (گلدمن، ۱۹۷۵)»

اخیراً، کریس اسمیت (۲۰۱۵) اضافه کرده است که بریورمن این حس را در اواخر قرن بیستم داشت که در حالی که کار، همیشه ایمن‌تر، تمیزتر و خودکارتر به نظر می‌رسد، در واقع به مهارت کم‌تر، و با کنترل بیشتر و فشرده‌تر همراه است.

با این حال، ادای سهم بریورمن به دلیل تمرکز بر طبقه‌ی کارگر «در خود» و نه به‌عنوان طبقه‌ی کارگر «برای خود» مورد انتقاد قرار گرفت، به عبارت دیگر، به دلیل نادیده گرفتن تجزیه و تحلیل آگاهی، سازمان و فعالیت‌های طبقه‌ی کارگر. (الگار

۴. اتوماسیون و آینده‌ی بشریت

از زمان انتشار «کار و سرمایه/انحصاری» در سال ۱۹۷۴، توسعه‌ی سریع فناوری اطلاعات، جدایی فرآیند ارزش‌یابی^{۳۱} از فرآیند کار را تسریع کرده است، زیرا تقلیل ارزش ایجاد شده توسط کار مستقیم در یک واحد تولید به دلیل افزایش بهره‌وری نیروی کار کاهش یافته است. با توجه به سرعت سریع توسعه فناوری، این روندها به ظهور جهانی‌سازی و «اقتصاد گیگ» کمک کرده است.

در حالی که توسعه‌ی فناوری اطلاعات منطقی شبه‌مستقل دارد، نظریه‌ی انباشت سرمایه مارکس، به‌ویژه نظریه‌ی اتوماسیون او، کاملاً با توسعه‌ی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری در نیم‌قرن گذشته سازگار است. در عین حال، همانطور که رابرت گوردون (۲۰۱۶) استدلال کرده است، ظهور «اقتصاد اطلاعاتی»^{۳۲} در ایالات متحده با نرخ سریع‌تر رشد اقتصادی همراه نیست، همان‌طور که در پذیرش گسترده‌ی برق، بهداشت شهری، مواد شیمیایی و داروسازی، موتور احتراق داخلی و ارتباطات مدرن از سال ۱۸۷۰ تا ۱۹۷۰ اتفاق افتاد. برعکس، اقتصادهای سرمایه‌داری صنعتی با وجود مداخلات پولی و مالی^{۳۳} برای افزایش رشد اقتصادی، وارد دوره‌ی رکود درازمدت شده‌اند - همراه با رشد آهسته‌تر و بحران مکررتر و عمیق‌تر. اقتصاددانان مارکسیست استدلال کرده‌اند که کاهش میانگین نرخ سود علت اصلی این بحران است (شیخ، ۲۰۱۰؛ موزلی، ۲۰۱۱؛ دومینیل و لووی، ۲۰۱۱؛ برنر، ۲۰۱۳).

نتیجه می‌گیرم که پیش‌بینی مارکس از اثرات مثبت اتوماسیون، افزایش زمان کار مازاد (با افزایش بهره‌وری کار) و کمک به بحران نظام سرمایه‌داری تأیید شده است. با این حال، دیالکتیک نفی در نظریه‌ی مارکس، یعنی رادیکالیزه‌شدن طبقه‌ی کارگر و متعاقب آن ظهور خودسازماندهی و فعالیت شخصی آن برای فراتر رفتن از سرمایه‌داری جهانی، با وجود شرایط مادی بیش از حد آماده برای سوسیالیسم، هنوز تحقق نیافته است. در عین حال، تمدن سرمایه‌داری صنعتی انسان‌محور بحران‌های اجتماعی و زیست‌بومی را ایجاد کرده است که حیات بر کره‌ی زمین، از جمله جامعه‌ی بشری را تهدید می‌کند.

قدردانی: با سپاس از پارسا عارفی که متن را برای اصلاح فارسی من خواند.

پی‌نوشت‌ها:

^۱ این نوشته ترجمه‌ی مقاله‌ای است که به تشویق دوستم تونی گب که استاد اقتصاد و سوسیالیست است در ژوئن ۲۰۱۸ نوشتم و در *Our Place in the World: A Journal of Ecosocialism* منتشر کردم. در آن‌زمان راننده‌های تاکسی در شهر نیویورک به دلیل رقابت از طریق اوبر Uber اعتصاب کرده بودند. بحث در بین افراد چپ در مورد این موضوع گرم شده بود. در نیویورک راننده‌های تاکسی بیشتر صاحب تاکسی خود هستند و باید اجازه‌ی داشتن تاکسی را داشته باشند که خود موکول به هزینه‌ی بالایی است. به عبارت دیگر تاکسی داشتن یک نوع کسب‌وکار کوچک است. در این نوشته من نظریه‌ی مارکس را در مورد فناوری و اتوماسیون در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را توضیح داده‌ام. از این رو این نوشته نظر مارکس را در مورد روباتیسم و هوش مصنوعی هم ارایه می‌دهد که باید در بحث در این زمینه هم مفید باشد.

^۲ داده‌ها از جونز (بدون تاریخ) است. کاهش یا افزایش نرخ رشد اقتصادی به معنای کاهش یا افزایش متناسب در اندازه‌ی تولید ناخالص داخلی است. هر چه تولید ناخالص داخلی بیشتر باشد، تأثیر تغییر در نرخ رشد بارزتر خواهد بود. بنابراین، یک تغییر ۰.۱ درصدی در نرخ رشد اقتصادی در ایالات متحده در سال ۲۰۰۷، زمانی که تولید ناخالص داخلی ۱۴.۹۹ تریلیون دلار بود، به مقدار کم‌تری از GDP نسبت به سال ۲۰۱۷ که تولید ناخالص داخلی ۱۷.۲۹ تریلیون دلار بود، منجر شد.

^۳ حتی برخی از سوسیالیست‌ها در ایالات متحده در برابر فشار دست‌راستی‌ها تسلیم شدند. بنابراین، حزب کارگران سوسیالیست (SWP) که قبلاً از «جهانی بدون مرز» دفاع می‌کرد، با کارگران مهاجر مشکلاتی پیدا کرده است. بنابراین، آزیورن هارت، نامزد SWP برای شهرداری نیویورک، در مورد اقدامات ضد مهاجرتی ترامپ گفت: «ما با ممنوعیت کامل ترامپ برای پناهندگان و بازدیدکنندگان از هفت کشور مخالفیم. هارت گفت: هیچ کس نباید به دلیل اعتقادات مذهبی یا پیشینه، دیدگاه‌های سیاسی یا کشور مبدأ مجازات شود. اما او اضافه کرد: «در عین حال، شعار بسیاری از لیبرال‌ها و چپ‌های طبقه‌ی متوسط برای تخریب دیوار و باز کردن مرزها، آرمان‌شهری و خطرناک است. اگر چنین اقداماتی اجرا شود، بیکاری و رقابت بین کارگران را به شدت افزایش می‌دهد و به وحدت طبقه‌ی کارگر ضربه می‌زند. (میلیتانت، ۲۷ فوریه ۲۰۱۷). SWP از آن زمان تاکنون تقاضای خود را برای «جهان بدون مرز» را مطرح نکرده است.

^۴ Gig economy

دی استفانو (۲۰۱۶) پیشنهاد می‌کند که «جمعیت کاری» و «کار بر اساس تقاضا» از طریق یک برنامه، دو ویژگی تعیین‌کننده «اقتصاد گیگ» هستند. هاو (۲۰۰۶) نمونه‌ای از «جمعیت کاری» به شرح زیر ارائه می‌کند: «تورک مک آمازون یک بازار مبتنی بر وب است که به شرکت‌ها کمک می‌کند افرادی را برای انجام وظایفی که از عهده کامپیوترها بر نمی‌آید پیدا کنند - مانند شناسایی بررسی اسناد املاک برای یافتن اطلاعات شناسایی، نوشتن توضیحات کوتاه محصول، رونویسی پادکست‌ها. آمازون این وظایف را HIT (وظایف هوش انسانی) می‌نامد. آنها به گونه‌ای طراحی شده‌اند که به زمان بسیار کمی نیاز دارند، و در نتیجه هزینه‌ی بسیار کمی دارند از چند سنت تا چند دلار. «اقتصاد گیگ» اما دردیگر زمینه‌ها چون نظافت، انجام امور روزمره، برخی امور اداری رایج است.

^۵ بنابراین، در گزارشی در سی ان ان در ۲۴ مه ۲۰۱۷، برد اسمیت، مدیرعامل شرکت نرم‌افزار Intuit، ادعا کرد: «اقتصاد گیگ اکنون حدود ۳۴ درصد از نیروی کار [ایالات متحده] است و انتظار می‌رود تا سال ۲۰۲۰ به ۴۳ درصد افزایش یابد.» با این حال، تجزیه و تحلیل یک بررسی اخیر جمعیت فعال (CPS) توسط اداره‌ی آمار کار (BLS، ژوئن ۲۰۱۸) به این نتیجه می‌رسد که: «در ماه مه ۲۰۱۷، ۳.۸ درصد از کارگران - ۵.۹ میلیون نفر - مشاغل هرازگاهی داشتند.» اما، نتیجه‌گیری BLS با مطالعه‌ی فدرال رزرو که «نشان داد که تقریباً یک‌سوم بزرگسالان به‌نوعی کار هرازاهی، چه به عنوان شغل اصلی یا برای تکمیل منابع درآمد، در تضاد است.» (کسلمن، ژوئن ۲۰۱۸) کسلمن اضافه می‌کند که نظرسنجی‌های بخش خصوصی به نتایج مشابهی رسیده‌اند.

^۶ ادبیات رو به رشد پس‌امارکسیست‌ها و مارکسیست‌های اتونوم‌مست مدعی هستند که نظریه‌ی مارکس در مورد شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری یا اشتباه است یا نامربوط، زیرا قانون ارزش مارکس دیگر عمل نمی‌کند. خوانندگان علاقه‌مند می‌توانند به کار گسترده‌ی کریستین فوکس (مثلاً ۲۰۱۷، ۲۰۱۴) و دیگریانی که به‌طور انتقادی این ادبیات را بررسی کرده‌اند و به تفصیل درباره‌ی ارتباط نظریه‌ی مارکس با مطالعه‌ی «اقتصاد اطلاعات» بحث کرده‌اند، رجوع کنند.

^۶ «اقتصاد سیاسی در واقع ارزش و وسعت آن را هرچند ناقص تحلیل کرده و محتوای نهفته در این اشکال را آشکار کرده است. اما هرگز این پرسش را مطرح نکرده که چرا این محتوا آن شکل خاص را به خود گرفته است، یعنی چرا کار در ارزش بیان می‌شود، و چرا اندازه‌گیری کار بر اساس مدت زمان آن در میزان ارزش محصول بیان می‌شود. این نظریات بی‌گمان متعلق به یک فرماسیون اجتماعی است که در آن فرآیند تولید بر انسان تسلط دارد، نه بر عکس آن، در ضمیر آگاه اقتصاد سیاسی‌دانان بورژوازی امری بدیهی و اجباری به‌نظر می‌رسد. ضرورت به‌عنوان خودکار مولد، از این‌رو، اقتصاد سیاسی با اشکال پیشابورژوازی سازمان اجتماعی تولید به همان شیوه‌ای برخورد می‌کند که پدران کلیسا با ادیان پیش از مسیحیت رفتار می‌کردند. (مارکس، ۱۹۷۷/۱۸۶۷، ۱۷۵-۱۷۳).

^۶ مارکس در «یادداشت‌های حاشیه‌ای درباره‌ی آدولف واگنر» روش‌شناسی خود را در بسط نظریه‌ی ارزش کار توضیح می‌دهد: «من از "مفاهیم" شروع نمی‌کنم، بنابراین از "مفهوم ارزش" نیز استفاده

نمی‌کنم. آنچه من از آن شروع می‌کنم ساده‌ترین شکل اجتماعی است که در آن محصول کار خود را در جامعه‌ی معاصر نشان می‌دهد و این "کالا" است. من این راه، در ابتدا به شکلی که در آن ظاهر می‌شود، تحلیل می‌کنم. در این جا متوجه می‌شوم که از یک سو در شکل طبیعی به‌عنوان آن چیزی که مورد استفاده است، که ارزش مصرفی است. از سوی دیگر، کالا برای مبادله هم هست و از این منظر، دارای "ارزش مبادله‌ای" است. تحلیل بیشتر این دومی به من نشان می‌دهد که ارزش مبادله صرفاً یک "شکل بیانی" است، راهی مستقل برای ارائه‌ی ارزش موجود در کالا، و سپس به تحلیل آن می‌پردازم. (مارکس، ۱۸۷۹)

^۹ در این مثال، من فرض می‌کنم همه‌ی ابزار تولید در یک چرخه‌ی تولید مصرف می‌شوند. در بلندمدت، بهای تمام‌شده‌ی ابزار تولید برابر با ارزش استهلاک آنها است.

^{۱۰} برای سادگی، من عوامل دیگری را که برای تولید سرمایه‌داری ضروری است، کنار می‌گذارم، مانند بهره‌ی سرمایه‌ی پولی قرض گرفته شده یا اجاره‌ی زمین برای زمین یا ساختار فیزیکی مورد استفاده برای تولید. در واقع، چنین بهره و اجاره‌ی زمین از سود ناخالص کسر می‌شود تا سود خالص سرمایه‌داری صنعتی حاصل شود. مارکس در جلد سوم سرمایه به تفصیل به این موضوع پرداخته است.

^{۱۱} فرآیند طوفانی رقابت که به شکل‌گیری سرمایه‌های تنظیم‌کننده‌ی تولید می‌انجامد که خود موجب ایجاد کم‌هزینه‌ترین هزینه-قیمت واحد تولید می‌شود سایر سرمایه‌ها را به آن سو سوق می‌دهد. به این ترتیب فرآیند رقابت واقعی سرمایه در هر صنعت قیمت‌های تنظیم‌کننده به‌وجود می‌آورد و نرخ‌های اساسی چون نرخ سود عمومی و نرخ بهره، قیمت‌های نسبی، دستمزدها، ارزش سهام، و نرخ سود ممکن و ارزش نسبی پول. به این ترتیب، مکانیسم رقابت واقعی سرمایه‌داری روند کوتاه‌مدت و درازمدت رشد اقتصادی، تقسیم درآمد، و چرخه‌های بلندمدت اقتصادی (یعنی چرخه‌ی کندراتیف) را شکل می‌دهد. سرانجام، تلاش سرمایه‌ها برای کسب سود در تنظیم‌شده‌ی عرضه و تقاضا و حتی تا حدی نحوه و میزان دخالت دولت مؤثر است. (شیخ ۲۰۱۶ صص ۱۶-۲۰، ۲۷۳-۲۶۷).

^{۱۲} نظریه‌ی مارکس در مورد ارزش نیروی کار و استثمار، به‌ویژه توسط فمینیست‌های سوسیالیست مورد مناقشه قرار گرفته است (فوگل ۱۹۸۳) که منجر به توسعه‌ی مجموعه‌ای از نظریه‌ها شده است که مجموعاً نظریه‌ی بازتولید اجتماعی نامیده می‌شود. من در این مقاله، این بحث مهم را کنار گذاشتم.

^{۱۳} استخراج ارزش اضافی مطلق نیز در بخش‌های عقب‌مانده‌تر صنعتی‌ترین اقتصادهای سرمایه‌داری در زمان بحران ظاهر می‌شود. در دهه‌ی ۱۹۸۰، کارگاه‌های پوشاک در مرکز شهر منهتن (نیویورک) شروع به استفاده از تکه‌کاری در مواجهه با رقابت کم‌هزینه از سوی پوشاک وارداتی کردند. در برخی کارگاه‌ها، نظام کار خانگی (putting out system) استفاده می‌شد که در آن کارگران پوشاک در خانه کار می‌کردند.

^{۱۴} برای توضیح این امر اگر ارزش کالا را با λ مشخص کنیم، می‌دانیم که برابر است با ارزش سرمایه‌ی ثابت (C) مصرف شده در تولید آن کالا بعلاوه‌ی ارزش نیروی کار مصرف شده ((V بعلاوه ارزش اضافه (S) است.

$$\lambda = C + V + S$$

بنابراین می‌توانیم نرخ سود را از تقسیم سرمایه‌ی مصرف شده بر ارزش اضافی تولید شده به‌دست آوریم:

$$P = S / (C + V)$$

نرخ استثمار (E) برابر با $E = S / V$ است.

مارکس از S و V به‌عنوان زمان کار اضافی و زمان کار لازم هم نام می‌برد.

اگر سرمایه‌دار ارزش نیروی کار را ثابت نگه دارد در حالی که S را افزایش می‌دهد نرخ استثمار افزایش می‌یابد. من قبلاً در مورد افزایش ارزش اضافی به‌طور مطلق و به‌طور نسبی نوشته‌ام. افزایش ارزش اضافی مطلق با محدودیت‌های طبیعی روبروست: محدودیت در افزایش ساعات کار در یک روز و محدودیت در تشدید کار در فرایند تولید. اما با استفاده از ماشین‌آلات می‌توان ارزش اضافی نسبی را افزایش داد. این امر ارزش کار اضافه را در مقایسه با کار لازم بیشتر می‌کند. بنابراین استفاده از ماشین‌آلات شیوه‌ی عمده برای افزایش بهره‌وری کار و در نتیجه زمان کار اضافه نسبت به زمان کار لازم است.

این امر دلیل عمده‌ی بیگانگی کار و استثمار است.

^{۱۵} توجه داشته باشیم که در نظریه‌ی مارکس، توسعه و اشاعه‌ی فناوری‌های تولید، در حالی که مشروط به نیاز انباشت سرمایه است، توسط عوامل دیگری مانند سطح آموزش و فرهنگ به‌طور کلی و سطح علم و فناوری قبلاً به دست آمده نیز شکل می‌گیرد. بنابراین شبه خودمختار است. برای بحث اخیر در مورد مارکس و تکنولوژی، راث، ۲۰۱۰ را ببینید.

^{۱۶} از نظر ریاضی، نرخ سود با $S / (C + V)$ داده می‌شود که در آن S ارزش اضافی، C ارزش سرمایه ثابت، و V ارزش نیروی کار است. از تقسیم صورت و مخرج بر V ، $e / (k + 1)$ را به‌دست می‌آوریم که در آن "e" نرخ بهره‌برداری برابر با S / V و k ترکیب ارگانیک سرمایه برابر با C / V است. نرخ متوسط سود در سراسر اقتصاد سرمایه‌داری از طریق رقابت درون و بین صنعتی شکل می‌گیرد (رجوع کنید به، شیخ، ۲۰۱۶، ص ۲۶۱-۲۷۲). در تحلیل شایک میانگین نرخ سود با $r = P / K = (P / X) / (K / X) = m / k$ داده می‌شود که در آن P سود، K سرمایه، X تولید کل، m حاشیه سود است. و k شدت سرمایه است.

^{۱۷} Devaluation

^{۱۸} آنتونیو نگری (۱۹۹۱، ص ۱۷۲) به این متن استناد می‌کند تا نتیجه بگیرد که خود مارکس در گروندریسه برای پایان احتمالی قانون ارزش در سرمایه‌داری استدلال می‌کند که شاید منجر به فروپاشی سرمایه‌داری شود. اکثر دانشجویان نظریه‌ی مارکس این بخش را بر حسب امواج بلند توسعه‌ی سرمایه‌داری که به واسطه‌ی نرخ رشد سریع‌تر ترکیب ارگانیک سرمایه نسبت به نرخ رشد استثمار، و در

نتیجه کاهش جهانی در نرخ متوسط سود دامن می‌زند، تفسیر می‌کنند. همچنین، Fuchs 2017 را ببینید.

¹⁹ *The Source and Remedy of the National Difficulties* (1821)

جزوه‌ای بدون نام نویسنده است که بحث‌اش در مورد اهمیت وقت آزاد بر مارکس تأثیربخش بود که ثروت وقت آزاد است.

²⁰ دانش ما از زمان ظهور هوموساپینس در حال بهبود است. تا کم‌تر از یک سال پیش، شواهد حاکی از آن بود که اجداد انسان ما حدود ۲۰۰ هزار سال پیش ظاهر شدند. مطالعه‌ی جدید بقایای اتیوپی تاریخ را به ۳۰۰ هزار سال پیش بازگردانده است.

²¹ انگلس در پاورقی خود به نسخه‌ی انگلیسی بیانیه‌ی حزب کمونیست در سال ۱۸۸۸ می‌نویسد: «در سال ۱۸۴۷، پیشاتاریخ جامعه، سازمان اجتماعی موجود قبل از تاریخ ثبت شده، کاملاً ناشناخته بود. این البته در مورد کار مشترک قبلی آنها، ایدئولوژی آلمانی (۱۸۴۵) صادق است. انگلس همچنین به پژوهش جدیدتر اشاره می‌کند: «کشف تاج مورگان از ماهیت واقعی تیره و رابطه‌ی آن با قبیله. با انحلال این جوامع اولیه، جامعه شروع به تمایز به طبقات جداگانه و در نهایت متضاد می‌کند.»

²² این امر در فلسفه‌ی مدرنیته از دیوید هیوم و جیمز استوارت میل تا امانوئل کانت حول مرکزیت آزادی فرد و هم‌سو با رشد روابط سرمایه‌داری بحث و تمجید شده است. فلسفه‌ی اجتماعی مارکس ماتریالیسم تاریخی مدرنیته را با مرکزیت دادن به آزادسازی انسان از طریق مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا باز تعریف کرده است.

²³ Linnaean taxonomies

²⁴ Ecocentric

²⁵ اساس بومی نیروی کار مازاد به‌طور کلی این است که طبیعت ابزار لازم برای امرار معاش - چه در محصولات زمین، حیوان یا سبزیجات، یا در ماهیگیری و غیره - با استفاده از مقداری از زمان کار فراهم می‌کند. کل روز کاری را قورت ندهید. این بهره‌وری بومی نیروی کار کشاورزی (و در اینجا جمع‌آوری ساده، شکار، ماهیگیری، پرورش دام را شامل می‌شود) اساس تمام ارزش اضافی است. همان‌طور که تمام کار در ابتدا به سمت تصاحب و تولید غذا هدایت می‌شود. (حیوانات همچنین در آب و هوای سرد پوست را برای گرما فراهم می‌کنند، همچنین غارنشینی و غیره). (مارکس، ۱۸۹۴، ص ۷۷۰)

²⁶ Homo productivore

²⁷ Taylor system

²⁸ El Pensamiento Económico de Ernesto Che Guevara

²⁹ البته من به رهبران سوسیالیست انقلابی اشاره می‌کنم که بسیار به آنها احترام می‌گذارم و از آنها آموخته‌ام. نیازی به گفتن نیست که سیاست‌های رهبران استالینیست از خود استالین گرفته تا مانو و

غیره خارج از علايق من است که بر سوسيالیست‌های انقلابی متمرکز است که واقعاً سعی کردند نظریه و عمل خود را بر اساس مارکس و انگلس استوار کنند.

^{۳۰} Harry Braverman

^{۳۱} Valorization

^{۳۲} Information economy

^{۳۳} Monetary and fiscal policies

منابع

Barker, Graeme. *The Agricultural Revolution in Prehistory*. 2006.

Braverman, Harry. *Labor and Monopoly Capital*. 1874.

Bureau of Labor Statistics. "Contingent and Alternative Employment Arrangements: Summary." June 2018.

Brenner, Robert. "Reasons for the Great Recession," 2013.

Carmichael, D. L., Hubert, J., Reeves, B., and Schanche A. (eds.). *Sacred Sites, Sacred Places*. London: Routledge, 1994.

Casselmann, Ben. *The New York Times*. "Maybe the Gig Economy Isn't Reshaping Work After All." June 7, 2018.

Chattopadhyay, Paresh. "Marx and the Process." *marxism.org*, September 2000.

Descola, P. "Constructing Nature: Symbolic Ecology and Social Practice," in P. Descola and G. Palsson (eds.) *Nature and Society: Anthropological Perspectives*: 82-102. London: Routledge, 1996.

De Stefano, Valerio. "The Rise of the 'Just-in-Time Workforce,' Crowdwork, and Labor Protection in the 'Gig-Economy.'" *Comparative Labor Law & Policy Journal*. 2016.

Duménil, Gérard, and Dominique. *The Crisis of Neoliberalism*, 2011.

Elgar, Tony. "Valorization and 'De-skilling': A Critique of Braverman." *Capital & Class*, March 1, 1979. "Jobs Lost, Jobs Gained: Workforce Transition in a Time of Automation." December 2017.

Engels, Frederick. *The Origin of the Family, Private Property and the State*. In *the Light of the Researches by Lewis H. Morgan*. Marx and Engels Collected Works. 1884

_____. "Preface to the 1888 English Edition of the Manifesto of the Communist Party," 1888.

Fromm, Erich. *Marx's Concept of Man*. 1961.

Fuchs, Christian. *Digital labor and Karl Marx*. 2014.

----- . "The Information Economy and the Labor Theory of Value." *International Journal of Political Economy* 46 (1): 65-89. 2017.

Goldman, Paul. "Book Review: Labor and Monopoly Capital." *Critical Sociology*, October 1, 1975.

Howe, John. "The Rise of Crowdsourcing." *Wired*, June 1, 2006.

Howell, S. "Nature in Culture or Culture in Nature?" Chewong Idea of 'Humans' and Other Species," P. Descola and G. Palsson (eds.) *Nature and Society: Anthropological Perspectives*: 127-144. London: Routledge, 1996.

Irwin, Neil. "How Good Is the Trump Economy, Really?" *The New York Times*, June 9, 2018.

Goldman, Paul. "Review of Labor and Monopoly Capital." *Left Turn*, 1975.

Lenin, V.I. *The Immediate Tasks of the Soviet Government*. *Collected Works*, Volume 27, April 28, 1918.

Jones, C. I. "The Facts of Economic Growth." *Stanford University and National Bureau of Economic Research*. No date.

Levins, Richard. "Is Human Behavior Controlled by Genes? Review of Edward O. Wilson's *The Social Conquest of Earth*." August 2012.

Luxemburg, Rosa. *What Is Economics?* In *Rosa Luxemburg Speaks*. Pathfinder Press. 1970.

McKinsey & Company. "Technology, Jobs, and the Future of Work." May 2017.

Martin, C. L. *In the Spirit of the Earth*. Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1993.

Marx, Karl. *Economic and Philosophic Manuscripts of 1844*. *Marx & Engels Collected Works*. Volume 3.

_____. "Preface," *A Contribution to the Critique of Political Economy*. *Marx & Engels Collected Works*, Volume 29. 1859.

_____. *Grundrisse*. 1857-58/1973.

———. “Results of the Immediate Process of Production.” 1864. In *Capital, Volume One, 1867/1977*.

———. *Capital, Volume One. Random House Edition. 1867/1977*.

Critique of the Gotha Program. 1875/2010.

———. “Marginal Notes on Adolph Wagner.” *Marx & Engels Collected Works, 1879*.

———. *Capital, Volume Three. Random House Edition, 1894/1981*.

Gorden, Robert J. *The Rise and Fall of American Economic Growth. 2016*.

Marx, Karl, and Frederick Engels. *The German Ideology. Marx & Engels Collected Work, Volume 5, 1945/2010*.

———. *The Manifesto of the Communist Party, Marx & Engels Collected Work, Volume 5, 1945/2010*.

Moseley, Fred. “The U.S. Economic Crisis.” 2011

Nayeri, Kamran. “Economics, Socialism, and Ecology: A Critical Outlines, Part 2.” *Our Place in the World: A Journal of Ecosocialism. October 2013*.

Negri, Antonio. *Marx Beyond Marx: Lessons on the Grundrisse. 1991*.

Plekhanov, Georgi. *The Development of the Monist View of History. Selected Philosophical Works, Volume 1, pp. 486-703. 1895/1974*.

———. “The Materialist Understanding of History.” *Selected Philosophical Works. Volume II, pp. 596-627. 1901/1974*.

Roth, Regina. “Marx and Technical Change in the Critical Edition.” *The European Journal of History of Economic Thought. December 2010*.

Shaikh, Anwar. “The Falling Rate of Profit and Long Waves in Accumulation: Theory and Evidence.” In Alfred Kleinknecht, Ernest Mandel, and Immanuel Wallerstein, eds., *New Findings in Long Wave Research, 174–202*. London: Macmillan. 1992.

———. “The First Depression of the 21st Century” 2010.

———. *Capitalism: Competition, Conflict, Crisis. 2016*.

Shaikh, Anwar, and E. Ahmet Tonak. *Measuring the Wealth of Nations. 1994*.

Smith, Chris. "Continuity and Change in Labor Process Analysis Forty Years After Labor and Monopoly Capital." *Labor Studies Journal*. November 13, 2015.

Tablada, Carlos. *Che Guevara: Economics and Politics of Transition to Socialism*. 1989.

Trotsky, Leon. *The Third International After Lenin*. 1928/1957.

Yaffe, Helen. *Che Guevara: The Economics of Revolution*. 2009.